

ژیلبر لازار

ژیلبر لازار به سال ۱۹۲۰ در پاریس متولد شده است. پس از پایان تحصیلات عالی خود در «دانشسرای عالی» و «مدرسهٔ زبانهای شرقی»، وی نخست در «مرکز ملی پژوهشهای علمی» به پژوهش پرداخت و سپس به عنوان استاد زبان فارسی در «مدرسهٔ زبانهای شرقی» به تدریس مشغول شد و سرانجام کرسی استادی زبانها و تمدن ایرانی را در سربین و نیز رهبری پژوهش در زبان‌شناسی و فقه‌اللغهٔ ایرانی را در «مدرسهٔ عالی مطالعات عملی» در اختیار گرفت. در ۱۹۸۰ نیز به عضویت «فرهنگستان آثار منقوش و مفاخر ادبی» برگزیده شد.

آثار ژیلبر لازار به زبان فارسی و دیگر زبانهای ایرانی، ادبیات فارسی و نیز زبان‌شناسی عمومی اختصاص دارد. وی بویژه کتابهای زیر را تاکنون منتشر کرده است:

دستور زبان فارسی معاصر (۱۹۵۷)؛ کهن‌ترین آثار نثر فارسی (۱۹۶۳)؛ نخستین شاعران فارسی‌زبان، گردآوری اشعار و برگردان فرانسه (۱۹۶۴)؛ فرهنگ فارسی-فرانسه (۱۹۹۰)؛ و در زمینهٔ زبان‌شناسی عمومی: کُش دستوری (۱۹۹۴). وی همچنین آثار چندی از ادبیات فارسی را

انتشارات هرمس (وابسته به مؤسسه شهر کتاب)
تهران، خیابان ولی‌عصر، بالاتر از میدان ونک، شمارهٔ ۱۳۳۷ - تلفن: ۸۷۹۵۶۷۴

صد و یک رباعی

عمر خیام

برگردان فرانسوی: ژیلبر لازار

چاپ اول: ۱۳۷۸

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ: معراج

همهٔ حقوق محفوظ است.

خیام، عمر بن ابراهیم، ۵۱۷ ق.

[رباعیات (فارسی - فرانسه)]

صد و یک رباعی خیام / ترجمه فرانسه از ژیلبر لازار. - تهران:

هرمس، ۱۳۷۸.

۱۲۹ ص.

فارسی - فرانسه.

۱. شعر فارسی - قرن ۵ ق. ۲. شعر فارسی - قرن ۵ ق. - ترجمه شده

به فرانسه. ۳. شعر فرانسوی - ترجمه شده از فارسی. الف. لازار، ژیلبر،

Lazard, Gilbert مترجم. ب. عنوان.

۴۸۸ ی / PIR۴۶۲۵

۸ فا ۱/۲۲

۱۳۷۸

ISBN 964-664-40-7

شابک ۹۶۴-۶۶۴۱-۴۰-۷

به فرانسه برگردانده است: همکاری در ترجمه گلچین شعر فارسی (از قرن یازدهم تا قرن بیستم) (انتشارات گالیمار، ۱۹۶۴)؛ شاهنامه فردوسی (بازنگری و گزینش اشعار از ترجمه ژول مول، انتشارات سندباد، ۱۹۷۹)؛ داستانهای کوتاه فارسی، ایران امروز از دیدگاه نویسندگان ایرانی (انتشارات فیوس، ۱۹۸۰)؛ صادق هدایت، سه قطره خون (انتشارات فیوس، ۱۹۸۸)؛ صادق هدایت، حاجی آقا (انتشارات فیوس، ۱۹۹۶).

پیشگفتار

سرنوشت خیام بس شگفت است. وی در دوران حیات خود به عنوان ریاضیدان، ستاره‌شناس و فیلسوف از شهرت بسیاری برخوردار بود ولی معاصرانش به کلی از رباعیاتی که امروز مایه افتخار او هستند، بی‌خبر بودند.

وی که احتمالاً بین سالهای ۱۰۳۰ و ۱۰۴۰ میلادی متولد شده بود، به تبار دانشمندانی تعلق دارد که از قرن نهم تا قرن یازدهم میلادی ممالک اسلامی مشرق زمین را قلمرو دلخواه دانش و اندیشه ساختند. هنگامی که خیام زندگی خود را آغاز می‌کرد، ابن سینا و بیرونی تقریباً به سالهای پایانی عمر خود رسیده بودند. او که سخت مورد تکریم و احترام سلطان سلجوقی و وزیرش بود، از سوی آنان برگزیده شد تا در ۱۰۷۴ میلادی سرپرستی هیئت را برای اصلاح اساسی تقویم بر عهده گیرد. پس از مرگش به سال ۱۱۲۳ میلادی بسیاری از نویسندگان ایرانی و عرب از او به احترام یاد کرده‌اند و او را همچون «جانشین ابن سینا» و «استاد بی‌بدیل تمامی شاخه‌های فلسفه طبیعی، ریاضیات، منطق و مابعدالطبیعه» بس ستوده‌اند. حکایاتی چند، که نباید آنها را جدی گرفت، پیشگویهای

شگفت‌انگیزی را به وی، در مقام منجم، نسبت می‌دهند (چون برای شعور متعارف آن دوران، ستاره‌شناسی و اختربینی تفاوتی با یکدیگر نداشتند). زیباترین این حکایات را می‌توان در چهار مقاله نظامی عروضی یافت. وی می‌گوید که شخصاً خیام را در بلخ به سال ۱۱۱۲ میلادی ملاقات کرده است و حکیم ما برای وی چنین پیشگویی کرده که پس از مرگش باد شمال هر بهار گورش را گلباران خواهد کرد. بیست سال پس از این ملاقات، نظامی عروضی گور وی را، که از شکوفه‌های درختان گلابی و زردآلو پوشیده بوده، زیارت کرده است. درختانی که شاخه‌هاشان از دیوار همسایه نیز فراتر می‌رفته.

ولی در تمامی این شواهد کوچکترین اشاره‌ای به رباعیات به چشم نمی‌خورد و تنها از قرن سیزدهم میلادی به بعد است که می‌توان برخی از این رباعیات را جای جای در آثار حکمت و تاریخ باز یافت.

نخستین نسخه خطی این رباعیات که ۱۵۸ رباعی را دربر می‌گیرد و اینک در کتابخانه دانشگاه اکسفورد موجود است، به سال ۱۴۶۰ میلادی یعنی تقریباً دو قرن و نیم پس از مرگ شاعر ستاره‌شناس ما تحریر شده است.

اگر خوب بیندیشیم، این موقعیت استثنایی چندان دور از انتظار نیست زیرا دورانی که خیام زندگی خود را در آن به سر برد، میانه چندان با آزاداندیشی نداشت. پس از شکوفایی تفکر و مباحث پرشور فلسفی قرون پیش از این دوران، نوبت تسلط جزمیتی

فرارسیده بود که قدرت سیاسی نیز از آن پشتیبانی می‌کرد. اگر اندیشه خیام واقعاً چنان بوده باشد که ما امروزه در رباعیات بازمی‌یابیم، می‌توان درک کرد چرا وی کوششی در شناساندن آنها نکرده است چون چنین اقدامی بسیار دور از احتیاط می‌بود. وانگهی خیام تصویر حکیمی را ارائه داده که چندان در بند انتشار عقاید خویش نبوده است. آثار مکتوب وی یعنی چند رساله علمی و متون کوتاهی در فلسفه که جز پاسخهایی به پرسشهایی که از وی می‌شده، چیز دیگری نیستند، کم‌شماره‌اند. می‌توان تصور کرد که وی در ارائه آثار منثور یا منظومش جز به تعداد اندکی از دوستان نزدیک خود اعتماد نمی‌کرده است. علاوه بر این، رباعی به اقسام مهم شعر فارسی تعلق ندارد بلکه قالبی خودمانی به شمار می‌رود که اغلب شاعران غیرحرفه‌ای نیز برحسب موقعیت و در حلقه دوستان نزدیک بدان دست می‌یازند. پس جای شگفتی نیست اگر رباعیات خیام هم در اوراق شخصی وی و دوستانش محفوظ مانده و مدتها پس از مرگ اینان در دسترس همگان قرار گرفته باشد.

با این همه، رباعیات خیام، بمرور ایام، دستخوش تحریفات عجیبی شده‌اند. یکی از تذکره‌نویسان قرن سیزدهم میلادی چنین آورده که صوفیان برای آنکه صداقت عارفانه خود را در پیروی از تعالیم مذهبی به رخ کشند، زهد و تقوای دیگران را به سخره می‌گیرند و از این رو، بعضی از رباعیات خیام به مذاقشان خوش آمده است: «اینان رباعیات را به شیوه خود تعبیر کردند و آنها را در مراسم خود به کار گرفتند و بدین خیال نیفتادند که در اینجا، در

پس ظاهری دل‌انگیز، شریعت مقدس ما را مارانی زهرآگین به کمین نشسته‌اند و اذهان خبیث، تمهیدات خویش بگسترده‌اند.» عملاً از همان نخستین نسخه‌ها، در کنار رباعیات لادریانه، رباعیات عارفانه نیز جا باز کردند و مرور رباعیات دیگری نیز بدانها افزوده شدند زیرا قالب کوتاه این اشعار آنها را براحتی جابه‌جا می‌کند. در حقیقت همینکه جُنگ رباعیات خیام شکل گرفت، اشعار شعرای دیگر را نیز به خود جلب کرد. تاکنون بیش از صد «رباعی سرگردان» را برشمرده‌اند یعنی رباعیاتی که هم در میان اشعار منسوب به خیام و هم در دیوان اشعار شعرای دیگر یافت می‌شوند و در نتیجه، جُنگهای متأخرتر، که حجیم‌تر نیز هستند، آش شله‌قلمکاری را ارائه می‌دهند که در آن الهاماتی بس گوناگون و عقایدی بس متناقض به یکدیگر تنه می‌زنند.

ژ. ب. نیکولا^۱ چنین ملغمه‌ای را که شامل ۴۶۴ رباعی می‌شد، به سال ۱۸۶۷ میلادی در نخستین ترجمه فرانسوی آن به خوانندگان فرانسوی‌زبان عرضه کرد. چند سال پیش از آن (۱۸۵۹)، فیتز جرالده که شم شاعرانه‌اش وی را رهنمون بود، با وجود آزادی‌هایی که در ترجمه، نسبت به متن فارسی، روا داشته بود، به خوانندگان انگلیسی‌زبان تصویری از عمر خیام ارائه داد که به آنچه متخصصان امروزین در آن کم و بیش توافق دارند، بسیار نزدیکتر است. در قرن حاضر، از چند جانب به کار پالایش این جُنگها پرداخته‌اند.

آرتور کریستن‌سن، خاورشناس دانمارکی، به شیوه متن‌شناسی متوسل شده است. وی با مقایسه نسخه‌های خطی گوناگون که رباعیات خیام هر بار به نحوی متفاوت در هر یک از آنها ترتیب یافته‌اند و در نتیجه نمودار سنتهای مکتوب متفاوتی هستند، کوشید الگوی نخستینی را بازسازی کند که ظاهراً می‌بایست معتبرترین متن را ارائه دهد: به این طریق، کریستن‌سن در ۱۹۲۷ مجموعه‌ای از ۱۲۱ رباعی را منتشر کرد.

ادبای ایرانی به نحو دیگری عمل کرده‌اند. معیار ایشان آن بوده که کهن‌ترین شواهد یعنی بیست‌سی رباعی را، که در صحت آنها هیچ شکی نیست، اساس کار قرار دهند (از این جمله‌اند رباعیات ما با شماره‌های ۱۴، ۱۹، ۳۱، ۴۰، ۴۶، ۵۶، ۷۱، ۹۴) و سپس تمامی رباعیات دیگری را که از لحاظ سبک و مضمون به این رباعیات نزدیک‌اند، به آنها ملحق سازند. البته چون این روش تا حدی جنبه ذهنی و فردی دارد، حاصل کار نسبتاً از گردآورنده‌ای به گردآورنده دیگر فرق می‌کند. صادق هدایت، نویسنده بزرگ ایرانی، هنگامی که هنوز بسیار جوان بود، در وجود شاعر کهن ما، همزادی برای خویشتن یافت. مجموعه ۱۴۳ رباعی که وی در ۱۹۲۳ منتشر کرد، اخیراً از سوی م. ف. فرزانه و ژ. مالاپات^۱ به فرانسه ترجمه شده است.^۲ دو ادیب برجسته یعنی محمدعلی فروغی و قاسم غنی،

که شناخت کاملی از ادبیات کشور خود داشتند، گزیده‌ای را در ۱۹۴۲ منتشر نمودند که با اندکی آسان‌گیری، شامل ۱۷۸ رباعی می‌شود. نزدیکتر به ما (۱۹۶۹)، علی دشتی، نویسنده مطرح ایرانی، در کتاب خود، دربارهٔ خیام^۱، که به انگلیسی نیز ترجمه شده است، تنها ۷۶ رباعی را اصیل می‌داند و به آنها ۲۶ رباعی دیگر را، که به نظر وی اصالت کمتری دارند، اضافه می‌کند. نکته جالب اینجاست که این سه جُنگ و نیز جُنگ کریستن‌سن، اگر دوه‌دو با یکدیگر مقایسه شوند، در نیمی از رباعیات اشتراک دارند.

هنگام انتشار ترجمهٔ نیکولا، علیرغم آشفتگی منابع آن و جامعهٔ عارفانه‌ای که بعضی از رباعیات را پوشانده و نیز نثر ثقیل مترجم، که ناچاریم بدان اشاره کنیم، منتقدان آن دوران از اشعار خیام به خوبی استقبال کردند. جا دارد در اینجا آنچه را که توفیل گوتیه [نویسنده و شاعر مطرح فرانسوی در قرن نوزدهم] به سال ۱۸۶۷ در این باره نگاشته است، یادآور شویم: «هیچ چیز [در رباعیات خیام] به پنداری که در کشور ما از شیوهٔ شاعری مشرق‌زمین دارند، شباهتی ندارد یعنی شیوه‌ای که آن را انباشته‌ای از گوهرها، گلها و عطرها می‌دانند آغشته به تشبیهات اغراق‌آمیز، متکلف و دور از ذهن [...] در رباعیات خیام، اندیشه دست بالا را دارد و، به شیوه‌ای موجز و نامنتظر، درخشش آن جای جای فوران

1. L. P. Elwell-Sutton, *In Search of Omar Khayyam*, Londres, Allen & Unwin, 1971.

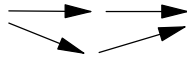
می‌کند [...] ما از این آزاداندیشی ناب که بی‌باک‌ترین اندیشمندان دوران ما به زحمت به گرد آن می‌رسند، شگفت‌زده می‌شویم بویژه که همزمان با دوران خیام، اروپای ساده و زودباور در بند خرافات بود [...] تک‌گویی هاملت از پیش جای جای در این رباعیات منعکس است. شاعر از خود می‌پرسد در پس پرده‌ای که آسمان میان انسان و راز کیهان کشیده، چه نهفته است. در این رباعیات، شاعر واپسین ذرهٔ جسم خاکی انسان را در سبوی کوزه‌گران و خشت‌بنایان می‌جوید [...] با چه سودای تلخکامی شاعر به ما می‌گوید: "محتاطانه گام بردار؛ خاک زیر پای تو، گونه‌های گلگون‌اند و سینه‌های سیمین و چشمان کهربایی زیبارویان. هرچه زودتر کنار این گلها، پیش از آنکه بیژمرند، بنشین. هرچه زودتر برو! چون این گلها از خاک برآمده‌اند و در خاک شوند. هرچه زودتر جام خود را بنوش چون دمی که فرو می‌دهی جز دمی نیاید. از گل تو جامها سازند و کاسه‌ها و کوزه‌ها!" چه احساس عمیقی از پوچی آدمیان و همهٔ چیزهایی که آنان را فراگرفته.

از قرن گذشته تا امروز، برگردان‌های فرانسۀ رباعیات خیام کم نیستند و برخی از آنها از کیفیت خوبی نیز برخوردارند. پس از چه رو باید ترجمهٔ تازه‌ای منتشر ساخت؟ باید اعتراف کنم از آنجا که مدتهاست همواره با اشتیاق به اشعار فارسی خیام رو آورده‌ام و از آنجا که کار ترجمه را هم دوست دارم، به این خیال افتادم که من نیز چیزی از لطف این اشعار را به فرانسسه برگردانم، آن هم به شیوه‌ای که پیشکسوتان من بدان دست نیاخته‌اند. به گمان من، چون

شعری را ترجمه می‌کنند، شایسته‌تر آن است که نه تنها معنا و (بویژه) لحن کلام آن را به زبانی دیگر برگردانند بلکه باید بکوشند تا تصویری از صورت اصلی اشعار را نیز به دست دهند. طبعاً این امر مستلزم آن است که ترجمه نیز به شعر باشد ولی بخصوص ضروری است که به نحوی جنبش وزن شعر اصلی را نیز یادآور شود. با این همه باید شیوه‌ای که در ترجمه انتخاب می‌شود، مقبول خوانندگان قرار گیرد یعنی از سنتهای شاعرانه زبانی که بدان ترجمه می‌کنند، دور نشود.

وزن شعر فارسی، مانند وزن شعر لاتین کلاسیک، بر کمیت هجاها قرار دارد. رباعی وزن خاصی دارد که ۱۲ یا ۱۳ هجا را شامل می‌شود و اغلب پس از چهار یا پنج هجای نخست سکنه‌ای وجود دارد و بیش از آنکه «رباعی» باشد، جمع دو بیت به شمار می‌رود چون رباعی معمولاً به دو بخش برابر تقسیم می‌شود. قافیه در رباعی اجباراً در دو مصرع اول و مصرع آخر جای دارد و گاه به طور اختیاری در مصرع سوم نیز به چشم می‌خورد. مضمون رباعی نیز در بیشتر موارد پاسخگوی این ساختار موزون است. دو مصرع نخست، موضوعی را مطرح می‌کنند که اغلب صحنه کوچکی را مجسم می‌سازد. مصرع سوم، فکر جدیدی را ارائه می‌دهد که در مصرع چهارم یعنی مصرع آخر گسترش می‌یابد و با کنایه‌ای نامنتظر به آنچه که در نخستین مصرع مطرح شده، می‌پیوندد. راز رباعی در این هنر نهفته که به «مفهوم» مصرع سوم آن‌چنان «انحنا» بی‌دهند تا مصرع چهارم بتواند «تندوتیز» به

مصرع نخست «بازگردد». این نکته‌ایست که آ. بوزانی^۱، خاورشناس ایتالیایی، آن را به خوبی بیان کرده و مسیر چنین حرکتی را در نمودار زیر ارائه داده است:



چگونه می‌توان قالب رباعی را در فرانسه بازسازی کرد؟ بسیاری از مترجمانی که خواسته‌اند رباعیات را در فرانسه به شعر ترجمه کنند، قالب چهارپاره را به وزن alexandrin [وزن دوازدهجایی در شعر فرانسه] برگزیده‌اند و اغلب نیز ترتیب قوافی رباعیات را در فارسی (aaxa) رعایت کرده‌اند. به نظر من، این بهترین گزینه نیست چون وزن «الکساندرن» در شعر فرانسه از طمطراقی برخوردار است که با سبک روحی رباعیات خیامی جور در نمی‌آید. از سوی دیگر، چهارپاره‌های الکساندرن که در اشعار چندبندی کاملاً عادی است، در سنت شاعرانه فرانسه هرگز به عنوان تنها یک بند مستقل به کار نرفته است. افزون بر این، اجباراً نیز به دو بیت تقسیم نمی‌شود. از این رو، به عقیده من بهتر است رباعیات را در قالب دو بند با ابیاتی کوتاه و وزن «طاق» [در شعر فرانسه، وزنی که تعداد هجاهای آن طاق است] به فرانسه برگرداند^۲. من هشت مصرع هفت‌هجایی را برگزیده‌ام که طبعاً به

1. A. Bausani

۲. پ. سگرس نیز در کتاب زیر (زندگی و رباعیات خیام) همین روش را

دو رباعی تقسیم می‌شود. وجود قافیه نیز به نظر من ضرورت دارد تا بتوان حرکت قالب اصلی را مجسم ساخت. از آنجا که پیروی از قواعد قافیه‌پردازی کلاسیک در فرانسه محدودیتهای بسیاری را تحمیل می‌کند، من اغلب به قوافی تقریبی قناعت کرده‌ام که بیشتر «قوافی ناقص» هستند. نخستین رباعی در ترجمه ما که برگردان بیت نخست رباعی اصلی است، قافیه‌های متقاطع دارد. در رباعی دوم ترجمه ما، مصرعهای ششم و هفتم هم‌قافیه‌اند؛ در آنچه که به مصرعهای دیگر مربوط می‌شود، دو امکان وجود دارد: یا مصرعهای پنجم و هشتم هم‌قافیه‌اند و یا مصرع پنجم قافیه ندارد و مصرع هشتم با مصرع چهارم هم‌قافیه می‌شود. بنابراین ترتیب قافیه‌ها یا به صورت ababcdc خواهد بود و یا به صورت ababcccb یا ababcccb. من فکر می‌کنم چنین ترتیبی در قافیه‌پردازی می‌تواند تا حدی نظام قوافی را در رباعیات فارسی منعکس کند. آرایش چایی نیز یادآور این نکته خواهد بود که قالب ارائه شده، صورت رباعی را داراست. امروزه در فرانسه اشعاری که تعداد هجاهای مصرع‌هایشان برابر باشد، دیگر رواجی ندارد. عذر من آن است که در اینجا مسئله

→ برگزیده و بیشتر رباعیات را در دو بند مرکب از چهار مصرع هشت هجایی، بدون قافیه، به فرانسه برگردانده است:

P. Seghers, *Omar Khayyâm, Sa vie et ses quatrains*, Paris, Seghers, 1982.

همین روش در ترجمه انگلیسی از سوی آربری نیز انتخاب شده است:

A. J. Arberry, *Omar Khayyâm. A New Version ...*, Londres, 1952.

آفرینشی شخصی، به سبکی که با حساسیت شاعرانه نوین بخواند، مطرح نبوده است بلکه قصد آن بوده که خوانندگان فرانسه‌زبان به اشعاری دسترسی یابند که به سنت شعر کلاسیک فارسی تعلق دارند. و چون این اشعار در قالبی ثابت و به پیروی از قواعدی سخت مشخص سروده شده‌اند، اعتقاد آن بوده که در فرانسه نیز باید آنها را در چارچوب قالبی ثابت ارائه داد: امید آنکه قالب برگزیده من، که حاصل یک رشته مصالحه است، یادآور قالب رباعی خیامی باشد بدون آنکه عادات شاعرانه خواننده فرانسوی‌زبان را آزاری رساند.

از این که بگذریم، یادآور می‌شویم آنچه که در اینجا به خوانندگان عرضه می‌شود، ترجمه است نه اقتباس. من ادعا نکرده‌ام که با الهام از شاعر کهن پارسی‌زبان، اشعاری بدیع سروده‌ام. من تقریباً لفظ به لفظ ترجمه کرده‌ام. جز این نکرده‌ام که گاه صفتی بیفزایم، تشبیهی را جانشین تشبیه دیگری سازم، به جای اسم خاص نمادینی که برای فرانسویان چندان آشنا نیست، اسم خاص دیگری بیاورم ولی به هر حال، همیشه در غم این باشم که از لحن شعر کلاسیک فارسی، که همه‌چیز در آن سبک‌مند (stylisé) است، دور نیفتم... [در اینجا، ژیلبر لازار، برای آنکه خواننده فرانسوی‌زبان بتواند بهتر قضاوت کند، ترجمه منثور رباعیات ۵، ۲۶ و ۵۲ را ارائه داده است.]

در شعر خیام، که به طرز شگفتی به حساسیت خواننده امروزین نزدیک است، اشارات چندانی نمی‌توان یافت که چنین خواننده‌ای را

سردرگم کند. البته «کیهان‌نگاشت» این اشعار، همان است که بطلمیوس ارائه داده: چرخ گردان فلک، آسمان منجمان است و ستارگانش سرنوشت آدمیان را نقش می‌زنند. آیا خیام واقعاً خود چنین عقیده‌ای داشته است؟ پیش از او، بیرونی، که به سفارش یکی از بزرگان رساله‌ای در نجوم نوشته بود، به شیوایی اعلام می‌کند که این «علم» نزد بسیاری از حیثیت بالایی برخوردارست ولی، تا آنجا که به عقیده شخصی وی مربوط می‌شود، او در اقلیت قرار دارد! می‌توان تصور کرد که خیام عالم و خردگرای ما نیز چنین می‌اندیشیده است (نگاه کنید به رباعی شماره ۵۳). ولی به هر حال، نیروی ستارگان به سنت شاعری تعلق دارد. جهان خاکی منزلگهی است برای آمدن و رفتنی همیشگی، رُستن و پژمردن، زادن و مردن. مخلوقاتش زاده و بازیچه چهار عنصر و هفت اختران‌اند. خاکش از تن مردگانی است که در دلش نهاده‌اند. از گل آنان است که کوزه‌گر سبو می‌سازد و زودا که پیکر زندگان نیز کوزه‌ای شود یا کاسه‌ای. پس چرا غم آینده خوریم؟ حکیمان و فیلسوفان خبر از بهشت و دوزخ می‌دهند. ولی اینان نیز چون ما بی‌خبرند. از چند صباحی که در این زندگی کوتاه به ما ارزانی شده، بهره جوییم. این همان فلسفه خمریات است که در اینجا از آن بسیار سخن می‌رود: این جهان و خوشیهای گذران آن، تنها چیزی است که در اختیار ماست.

در پایان این مقال، اشاره‌ای بکنیم به گزینش اشعار. بیشتر به چهار جُنگ اشاره کردم که نظر نقادانه اصحاب علم یا ذوق گرد آورده است. تمامی رباعیاتی که در اینجا ترجمه شده‌اند،

جای جای، در این جُنگها آمده‌اند. بسیاری از آنها در دو یا سه جُنگ یافت می‌شوند و بعضی از آنها در همه این چهار جُنگ. بنابراین، تمامی این رباعیات بخت آن را دارند که به سنت اصیل خیامی تعلق داشته باشند یعنی یا تراوش قلم شاعر ستاره‌شناس نیشابور باشند و یا حاصل کار وفادارترین مقلدان وی. من تمامی این محدودیتها را در نظر گرفته‌ام و سپس آزادانه انتخاب کرده‌ام یعنی رباعیاتی را برگزیده‌ام که بیش از همه باب طبع من بوده‌اند و نیز آنهایی که به نظر من برای خوشایند خوانندگان فرانسه‌زبان مناسب‌تر می‌نمودند.

همچنین باید اضافه کنم که این رباعیات را آزادانه گروه‌بندی کرده‌ام و آنهایی را که ملهم از اندیشه‌ای یکسان دانسته‌ام، کنار هم نهاده‌ام. و اگر باید مضامین این گروهها را عنوانی دهم، عناوینی این چنین ارائه خواهم داد: زمان، زمین، مرگ، معما، ششایدی، مسی، عقل. خواننده خود براحق آنها را باز خواهد شناخت.

ژیلبر لازار، ژانویه ۱۹۹۴